

حرف من راست بوده است.

چهارشنبه اول مهر سی و دو از صبح دنباله مذاکره شروع شد هزاران نوع وعده داد، من جمله [گفت]: وزارت عشایر تشکیل شود و به نظر من هر کس را بخواهم وزیر شود یا خودم وزیر شوم و هزاران حرف های دیگر. آخر صریح گفتم غیر از مصدق ما چیزی نمی خواهیم و در مقابل، همان قسم که گفتم همه نوع قول مساعدت می دهم. بعد تمام رؤساء قشقانی مذاکراتی کردند (تمام کشکولی ها، دره شوری ها، شش بلوکی ها، فارسیدانها و سایر طوایف) همین اظهار مرا کردند. اظهار داشت: اولاً من تعجب می کنم که در این مملکت یگانه نقطه است که عده ای را من متحد می بینم و جای خوشوقتی است. بعداً آقایان زیادخان دره شوری، الیاس خان و نادرخان کشکولی و زریرخان فارسیدان از طرف عموم گفتند: تقاضای ما آزادی مصدق است و ما در این مملکت می خواهیم پرستیژ خودمان و حیثیت ایل و فامیلمان باقی بماند، ما طالب جاه و مقام نیستم، شما شاه را از (رُم) و زاهدی را این همه کمک می کنید. چرا با ما این رفتار را نمی کنید؟ جواب داد: زاهدی شش ماه پنهان شد و فرار کرد، بعد این همه رشادت به خرج داد، حالا هم تلافی می کنیم. زریرخان فارسیدان جواب داد: آقا [ی] زاهدی خودش هست و کلفتش، می تواند پنهان شود. ما پانصد هزار نفر هستیم چگونه می توانیم پنهان شویم! خیلی زیاد خندید. بعد وعده داد مذاکره کند و جواب دهد. من تنها به او گفتم هیچکس مایل به جنگ نیست ما مجبور می شویم ولی بدانید تمام شهرها با ماست و توده ای ها هم در این کار کمک می کنند، وضعیت خیلی بد می شود. جواب داد: خوب می دانیم و ممکن است مملکت بیفتد دست کمونیست ها، بالاخره چهار بعدازظهر برای شیراز حرکت کرد.

پنجشنبه دوم مهر: صبح اول وقت عطاخان کشکولی، پسر مرحوم ابوالفتح خان آمد، اظهار داشت دیروز عصر چهار طیاره بزرگ آمد عبور کند یکی از آنها در (لیرمگان) واقعه در بلوک کامفیروز پائین آمد. ما رفتیم مقداری اعلامیه در آن بود که آورده ایم تکلیف چه هست؟ فوراً زکی خان دره شوری و جواد خان قهرمانی و خود عطاخان با اتومبیل رفتند. بعدازظهر جوادخان و زکی خان برگشتند تا سروان نادر پسر سپهد جهانبانی با هم می آیند. البته روی سابقه دوستی و آشنائی که با فامیل جهانبانی داریم زیاد گرم و مهربانی کردیم. بعد اظهار داشت که این طیاره چی نافهمی کرد و طیاره زمین خورد. من گفتم دیشب رادیو خبر داد که در طهران یک نفر طیاره چی می خواست انبار بنزین را

آتش بزنند. چرا؟ جواب داد: طوری وضعیت را درست کرده بود که تمام فرودگاه قلعه مرغی بکلی نابود می شد، از آن گذشته به قسمی طیاره ها را خراب کرده و سیم آنها را قطع کرده اند که ما دارای هیچ طیاره ای نیستیم و طیاره چینی ها هم هیچ یک حاضر به خدمت نیستند. فقط خود من و سرتیپ گیلان شاه و سرگرد خاتمی هستیم، دیگر کسی نداریم اوضاع هم خوب نیست. بعد اظهار کرد که صبحی تلگراف شده که تمام اعلامیه ها را برگردانم. من جواب دادم: تمام را تقسیم کردم. باور نکرد عده زیادی از افراد بودند، من سؤال کردم دارید؟ هر کس یک اعلامیه بیرون آورد گفت: چرا پخش کرده اید؟ گفتم: من ناچارم تمام مطالب را به مردم بگویم شاید کسی نخواست با من همکاری کند. جواب داد: اگر نمی دیدم باور نمی کردم، حقیقتاً هر چه بگویند راست بوده است. (به شوخی گفتم: دؤم؛ برای اطاعت امر ستاد بود) گفت: من عیناً گزارش می دهم. ولی برای خلبان بسیار بد است. جواب دادم: طیاره شکسته و کاغذها بیرون آمده برای من آوردند، آن بیچاره چه گناه دارد. بعد گفت: من امشب می روم طهران آنجا به اعلیحضرت چه عرض کنم؟ جواب دادم: عرض کنید قبل از مصدق از ایران اسم خالی بود، بعد از مصدق وضع ایران در دنیا عوض شد و هزاران مرتبه خود شاه قدردانی کرد، حالا خانه مصدق را خراب کردن و خودش را به حبس انداختن به شرافت و غرور ملی ما برمی خورد و در دنیا سرشکسته هستیم. استدعا و التماس ما این است که مصدق را آزاد کنند ما هیچ چیز نمی خواهیم و حتی حاضریم از این مملکت هم خارج شویم. جواب داد: جواب بسیار منطقی و شرافتمندانه است، عیناً به عرض می رسانم. جواب دادم: اگر قبول شده خودم حاضرم به اتفاق شما فوراً بیایم طهران و پای شاه را هم می بوسم. بعد خداحافظی کرده با اتومبیل رفت که سوار شده برود. جواب داد: ممکن است یک عده برای ملاقات شما بیایند<sup>۹۶</sup>، از آمریکائی و ایرانی ها همه هستند.

جمعه سؤم مهره: بعد از ظهر ملک منصورخان، محمد حسین خان و خسروخان به انفاق زیادخان دره شوری، الیاس خان کشکولی و نادرخان و فریدون خان و احمدخان کشکولی وعده زیادی برای طرف (بلوک سیاح) و (آق چشمه) حرکت کردند. پس از آنها امان الله خان و حسین خان فارسیمدان هم اجازه گرفته رفتند. تمام قشقائی ها با هم عهد کردند که تا آخرین نفس، همکاری کنند و از گفته من خارج نشوند. پس از آن

آقای عطارذ قاضی عدلیه از طهران آمد، زیاد اظهار محبت از طرف دکترها و مهندسین طهران آورد که قشقائی‌ها باعث افتخار ایران شده‌اند، ماهمه نوع حاضریم برای پشتیبانی شما و قشقائی‌ها و هر کاری دارید حاضریم کمک قلمی و قدمی کنیم.

شنبه چهارم مهر: صبح رفتم شکار، سوارها پانزده شکار زدند. عده‌ای اشخاص باستاس<sup>۹۷</sup> از طهران و سایر نقاط آمدند، اظهار می‌دارند حاضریم همه نوع کمک کنیم (سابوتاژ<sup>۹۸</sup>) کنیم. شما بزنید، ما حاضریم.

یکشنبه پنجم مهر: اعلامیه زیر در هواپیماییکه در کامفیروز پائین آمده‌بوده، که من همه را بین مردم پخش کردم:  
ستاد ارتش، اعلامیه:

بنابه اراده ستمیه<sup>۹۹</sup> اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که آسایش و رفاه عموم افراد کشور را به مأموران دولت تأکید می‌فرماید، ارتش با افراد غیور عشایر با نظر برادری و احترام، رفتار نموده است و افراد ایلی را مردمانی پاکدل و وطنخواه و خدمتگذار می‌شناسد و به خوبی می‌داند که ایلات در راه اطاعت از فرمان شاهنشاه محبوب و عظمت کشور از هیچ گونه فداکاری خودداری ندارند و به همین جهت همیشه ایلات مورد کمال مرحمت شاهانه بوده‌اند. اکنون اطلاع می‌رسد اشخاص خود خواهی که جز نفع شخصی هدفی ندارند در بین شما به بعضی تلقینات و گفتارهای سوء پرداخته‌اند، در صورتی که همواره کلانتران طوایف به منزله افسران، و کدخدایان در ردیف درجه داران، و افراد ایل مانند سربازان فداکار ارتش بوده و خدمتگذاران مورد کمال مرحمت شاهانه می‌باشند. البته اگر خدای نخواست اشخاص ناراحت و حادثه جوئی در بین شما پیدا شوند و عمل ناشایسته انجام دهند، با سخت‌ترین و بدترین وضعی سرکوب خواهند شد.  
رئیس ستاد ارتش — سرلشکر باتمانقلیج<sup>۱۰۰</sup>.

۹۷. منظور از باستاس بر مصحح معلوم نشد. شاید منظور باستار باشد به معنی فلان و بهمان و افرادی مجهول و ناشناس. با توجه به اینکه در خاطرات روز هفتم مهر صحبت از دو نفر ناشناس می‌شود، شاید منظور یکی باشد.

۹۸. اصل — ساباتاژ — SABOTAGE — خرابکاری عمدی در کارخانه، معادن، قطار آهن و غیره — تخریب پلها و جاده‌ها و غیره. عمید — ص ۱۱۴ و معین جلد ۲ — ص ۱۷۸۲.

۹۹. سیه — بلندمرتبه، عمید — ص ۱۲۴۰.

۱۰۰. نادر باتمانقلیج. از عوامل مؤثر کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ — معروف به باتمان قولنج. باتمانقلیج

در روز ۲۵ مرداد بازداشت و به دژبانی جلب شد. صحنه‌ای که او در آن روز در دژبانی بوجود آورده —



صبح ۱۰ ساعت ده آقای سرگرد محمد کاظمی که اصلاً اصطهباناتی می باشد، با اتومبیل جیب آمد و اظهار داشت: دیروز ساعت یازده جناب آقای علی هیئت تشریف آوردند و تا رسیدند مرا احضار کرده فرمودند دو پاکت از والده دارند ولی در جامه‌دان است بعد می فرستم، ولی فرمودند که شما هر چه زودتر بیایید به شیراز که ملاقات حاصل شود. من هم جواب دادم: اولاً تمام قشقائی‌ها قسم خورده‌اند که بدون مشورت هم کاری نکنند، چون فعلاً اخوان و رؤساء ایلات اینجا نیستند من می فرستم مشورت می‌کنند، هر نوع صلاح دانستند اقدام می‌نمایم. از آن گذشته بنده تقاضاهائی کرده بودم آیا چه جواب دادند؟ آقای سرگرد اظهار کرد اطلاعی ندارم، لذا شرحی به آقای هیئت نوشتم که خوش آمدید و آیا جوابی برایم آورده‌اید یا نه؟ احمد شهبازی را هم فرستادم برود نزد آقایان اخوان و رؤساء قشقائی، رادیوپاکستان اطلاع داد که امروز در طهران اعلامیه زیادی پخش شده است و مأمورین محاکمه دکتر مصدق را تهدید کرده‌اند که اگر حکم اعدام مصدق را صادر کنند به قتل خواهند رسید، امضاء سران مقاومت نهضت ملی، رادیو طهران هم از قول سخنگوی دولت اظهار داشت: اینکه شهرت داده‌اند قشقائی‌ها خیال حمله دارند برخلاف حقیقت است و آقای علی هیئت دیروز برای شیراز حرکت کرد.

دوشنبه ششم مهر: عصر محمّد حسن دره‌شوری از شیراز آمد، نامه‌ای از آقای هیئت داشت و شرحی والده مرقوم داشته بودند. آقای هیئت دعوت به شیراز کرده بود و مقداری نصیحت و در آخر متذکر شده بود که اگر این دفعه به شیراز نیائی ناچارم با کمال خجالت و سرشکستگی به طهران مراجعت کنم. بعد به محمد حسن خان فرموده بود که اگر شما هم فرضاً فتح کنید و ارتش را بزنید، قوای دولت آمریکا می‌آید و همه را نابود می‌نماید. مقداری تحییب و مقداری تشر زده بودند. شب هم رادیوپاکستان اظهار بود، به قول استوار شهرداری مراقب قدیمی زندان، هرگز نظیر نداشت: وقتی قدم به پله دوم ساختمان دژبان گذارد شروع کرد به لرزیدن و در پله چهارم دیگر قدرت از زانوهایش سلب شد و افتاد روی پله‌ها. در آن وقت بود که شیون کشید و فریاد کرد: مگر من چه ناخدمتی به پیشوای بزرگ ملی جناب آقای دکتر مصدق کرده‌ام که باید به دژبانی جلب شوم. همین شخص سه روز بعد که کودتای روزولت به نتیجه رسید دکتر مصدق را پیره‌سگ خرف غشی خواند، به نقل از — خاطرات سیاسی — غلامرضا مصور رحمانی — صفحات ۲۷۷ و ۲۸۰ و ۲۸۱. در مورد این شخص برای آگاهی بیشتر و ماجراهای جالب و خواندنی‌ش به همین مأخذ از صفحات ۲۷۷ الی ۲۸۴.

کرد: رضازاده سخنگوی [ایل] قشقائی گفته است تمام این شایعات دروغ است و قشقائی ها جداً تقاضای آزادی دکتر مصدق را دارند<sup>۱۰۲</sup> و یک طیاره دولت ایران که در داخل ایل اعلامیه پخش می نموده پائین آمده و تحت نظر قشقائی ها می باشد. صبح محمد حسن خان را فرستادم رفت نزد آقایان اخوان و سایر رؤساء قشقائی برای مشورت و کسب تکلیف که به آقای هیئت چه جواب دهیم. آقایان احمدخان و فتح الله خان کشکولی و زکی خان و محمد حسن خان و جعفرقلی خان دره شوری هم همین قسم صلاح دیدند. موضوعی که ما را دچار اشکال کرد، سابقه دوستی زیاد با آقای هیئت است که نمی دانیم چه کنیم؟ اگر ببینیم و ملاقات شود وجداناً شرمنده هستیم، ملاقات شود برخلاف سیاست است.

سه شنبه هفتم مهر: دو نفر ناشناس از شیراز آمدند، اظهار می نمایند که ما همه نوع حاضریم، ارتش هم حاضر است با شما همکاری کند، دو هزار نفر شبانه به باغ تخت حمله نماید و پانصد سوار هم برای هنگ محمدیه. ولی ما قبلاً قوای زرهی را به دست خواهیم آورد، با صدای تیرتوپ، عده شما هم شروع کند. بعد تمام پادگانها، ستاد و شهربانی را در همین حین تصرف می نمائیم و همان شب رفقای طهران و اصفهان و سایر نقاط هم همان موقع دست به کار خواهند<sup>۱۰۳</sup> شد. و به تمام دنیا اعلام می نمائیم و کار تمام است. عصر هم زیادخان دره شوری آمد، مراسله ای از والده داشت و اوضاع را تشریح کرده بود که می گویند اگر مخالفت کنید چهل هزار سرباز می فرستیم و می زنیم، از این صحبتها. و آقای هیئت هم دو مرتبه پیغام داده بود که من دوستم، با پدرتان دوست بودم چرا نمی آید؟ چرا لجاجت می نمائید؟ از این صحبتها که مرتباً می نمایند. نامه ای به عنوان زیر، آقای هیئت مرقوم داشته بودند:

قربانت گردم؛ صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را - که سر به کوه و بیابان تو داده ای مارا. شما دوست صدیق و وفادارتان را به استانداری قبول نکردید ولی او شما را ترک نکرد، به عنوان دیگر باز آمد. حالا من مطابق نظر شریعت به عنوان رئیس دیوان عالی کشور آمده ام و حرفهائی دارم. اگر باز هم قبول ندارند، سرافکنند و شکست خورده برمی گردم و پناه به خدای لایزال می برم و هرگاه به حکم عاطفه، محبت و صمیمیت چندین ساله حاضر شدید یک دوست فداکارتان را که از برادر مهر بانتر و خیر خواه تر است

۱۰۲. اصل - دارد.

۱۰۴. اصل - حرفها.

۱۰۳. اصل - خواهد.

بینید و حرفهای او را با گوش و دل بشنوید و با ترازوی عقل بسنجید، درخلال همین هفته تشریف بیاورید باغ ارم. بنده نه طاقت بیرون رفتن از شهر را دارم. از دیشب دچار زکام شده‌ام، علاوه بر آن ممنوع هم هستم. خدمت برادران عزیز سلام دارم، حداکثر توقف بنده در شیراز ده روز خواهد بود. نامه حضرت علیّه بی بی را توسط آقای محمد حسن خان تقدیم کردم. قربانت علی هیئت به تاریخ ۳۲/۷/۵.

چهارشنبه هشتم مهر و پنجشنبه نهم مهر: آقای محمد حسین خان قشقائی، بعد زیادخان دره شوری و الیاس خان کشکولی آمدند. حسین خان فارسیمدان آمد، شورای ایلی شروع شد. خلاصه هر کس گزارشهایی داد، من جمله محمد حسینخان اظهار داشت که کمیته مقاومت ملی از طهران شخصی را معرفی کرده، او حاضر است با وسایل [مختلف] قوای موتوریزه و تانکها را از بین ببرد و تحویل دهد و توپخانه را تصرف کند و هنگها را هم بگیرد و تحویل دهد و (آن شخص اگر شروع به عمل کرد<sup>۱۵</sup>، آنوقت هویتیش و شغلش معلوم می شود) گفته است شما فقط مراقب باشید وقتی من کارها را صورت دادم قوای شما شروع به حمله کنند. خلاصه این شخص تمام تانکها را در اختیار شما خواهد گذاشت و پس از تصرف هنگها و کوبیدن باغ تخت و حمله قوای قشقائی قطعاً به خواست خدا شیراز که به تصرف درآمد، فوراً به جهرم و کازرون حمله می شود و متعاقب آن اصفهان را تصرف می نمائیم و از تمام نقاط مملکت هم سروصدا بلند می شود. زیادخان و الیاس خان اظهار داشتند: نقشه بسیار خوب است، و معلوم نیست که این عمل انجام شود یا بهتر است از در صلح بیرون بیاییم؟ از آن طرف الیاس خان اظهار داشت که آقای هیئت اظهار می داشتند ما حاضریم همه نوع کار به محمد حسینخان و ملک منصورخان بدهیم، ناصر قشقائی هم سناتور شود. ولی مثل اینکه گفت خسروخان هم برود به آمریکا و خارجه گردش. از این حرف همه عصبانی شدند، گفتند هنوز که هیچ قدرتی ندارند از این حرفها می زنند، وای به وقتی که کاری از پیش ببرند، آن وقت می خواهند سر همه را ببرند. خلاصه تصمیم گرفته شد که فعلاً شروع به صحبت کنیم و اردوی نظامی ما هم برود نزدیک که اگر از این حرفها زدند حمله کنیم. بعد قرار شد و فوراً هم اجرا شد، بدین ترتیب که ابراهیم خان دره شوری فوراً برود شیراز و فردا صبح برای طهران حرکت کند و سبهد زاهدی را ملاقات کرده و به او بگوید: همه نوع حاضریم با



تو همکاری کنیم، هر مقامی که بخواهی اطاعت کنیم به شرطی که تو هم از طهران شروع کرده و کار نسل پهلوی را یک سره کنیم، تاکی و چند باید نوکری بکنی. مثل مرد قیام کن، ما هم همه نوع حاضریم. بعد از ظهر آقایان برای آقای چشمه و شیراز حرکت کردند. بدین ترتیب [که] محمد حسینخان برود به اردوی آقای چشمه، الیاس خان کشکولی برود شیراز برای ملاقات آقای هیئت، ابراهیم خان دره شوری برای طهران، ما هم حرکت کرده آمدیم به (تنگ خیاره).

جمعه دهم مهر: تا ظهر در (تنگ خیاره) بودیم. رضازاده از طهران آمد، معلوم شد تا روز گذشته با هواپیما به اتفاق سرکار علیّه والده و پروین خانم زن محمد حسینخان آمده اند. خلاصه اظهار کرد برای آزادی مصدق، سپهد زاهدی حاضر شده و شاه قبول نکرده است. ماحرکت کردیم برای بلوکان و او هم برگشت به شهر که بعداً مرا ملاقات کرده و روز دوشنبه با طیاره برود طهران.

شنبه یازدهم مهر: حرکت کرده آمدیم به (قره پیری)، در راه هم سی شکار زده شد که یک قوچ خودم زدم. شب هم رادیو اطلاع داد که پس از ده ماه تعطیل، مجلس سنا (که بر حسب تصویب مجلس شورای ملی بسته شده بود) تشکیل جلسه داد.

یکشنبه دوازدهم: حرکت کرده آمدیم به بلوکان از شهر آقایان سهراب خان، شریفی و الیاس خان کشکولی آمدند و آقای هیئت منتظر بوده است که من بروم و خیلی عصبانی می شود که چرا من نرفته ام و اگر به دیدن ایشان بروم آبرویش کلیتاً خواهد رفت.

دوشنبه سیزدهم: صبح سرکار علیّه والده تشریف آوردند، بعد از آن خسروخان، زریرخان فارسیمدان و یک عده دیگر آمدند. بحث زیادی شد، برای اینکه آیا به شیراز حمله کنیم یا نه. یک عده از شهر پیغام می دهند که شما حمله کنید ما تمام تانکها را با هنگ ها می گیریم. تحویل می دهیم و شهر را می دهیم به دست شما. در این عقیده همه متحد هستند که آیا راست [است] یا دروغ، آیا اگر زدیم بعد چه می شود، آیا شیراز را تصرف کردیم بعد چه کنیم، آیا می شود همه مملکت را گرفت یا نه؟ با این پشتیبانی که آمریکا از دولت زاهدی می نماید بعد تکلیف چه هست؟ چون با این عمل طبعاً به [سوی] کمونیسیم<sup>۱۰۶</sup> می رویم. از این حرف تقریباً همه رؤساء قشقائی مخالف می باشند. و در

۱۰۶. اصل - کمونستی.

۱۰۷. اصل - می باشد.

عین حال هم با این دولت و با این وضع هم حاضر نیستند سازش کنند و سخت در تحت فشار روحی و اخلاقی واقع شده‌اند و مشغول مشاوره هستند.

سه شب چهاردهم: از صبح دنباله مذاکره و مشورت جریان دارد و تصمیم نمی‌توانند بگیرند. برای اینکه صلح را ننگ و جنگ را هم عاقبت با دولت آمریکا می‌دانند. بعد از ظهر من هم فقط از نقطه نظر دوستی با آقای علی هیئت، رفتم برای ملاقات. سرتیب میرجهانگیری فرمانده لشکر آمد و به اتفاق رفتم به باغ خلیلی منزل آقای هیئت و عصر برگشتم. و آقای هیئت اظهار داشتند که بروم طهران، من هم قبول نکردم و شب برگشتم منزل و همان صحبت‌های روز قبل ادامه داشت. تا نصف شب. مثل اینکه عده‌ای از آقایان، زیادخان دره‌شوری و الیاس‌خان کشکولی بیشتر مایل به اصلاح هستند. چهارشنبه پانزدهم: آمدیم به (پس کوهک) الیاسخان کشکولی گفت: زکی خان دره‌شوری قهر کرده رفت شهر، من زیاد تعجب کرده گفتم: برای چه؟ دیشب که ما با هم بودیم. گفت صحیح است، ولی از زیادخان برادرش دلخور بود گله می‌کرد. ولی من آنچه استنباط کردم مقصودش بهانه‌جویی بود. این عمل او به زیادخان و سایر دره‌شوریه‌ها زیاد از اندازه تأثیر کرده است و در حقیقت او را خائن دانستند. جهانگیرخان را فرستادند به شهر که [او را] بیاورد. عصر رفتم شکار کبک، هفده تا زدم، خسروخان هم صبح سه تا شکار در راه زده بود، عصر هم رفت کوه برفی.

پنجشنبه شانزدهم مهر: آمدم به (چنارخمزه) خسروخان رفته بود شکار، خودش ده تا و سوارها هم بیست و پنج تا زدند. ظهر آقای سرهنگ هیئت پسر آقای هیئت به اتفاق شریفی آمدند. ملک منصورخان و محمدحسینخان هم از (سیاح) با یک عده از رؤساء آمدند، مذاکرات زیادی شد. اول در اطراف رفتن زکی خان دره‌شوری به طهران، بعد هم جمفرقلی خان دره‌شوری به اتفاق سرهنگ حکیمیان و منصورخان باشی مقدار زیادی مورد شماعت واقع شدند. تمام افراد و رؤساء دره‌شوری از این رفتار نامردانه آنها عصبانی و متأثر بودند، حتی بعضی‌های آنها از حالت تأثر گریه کردند. بعد تمام رؤساء قشقائی قسم خوردند و عهدنامه نوشتند که تا آخرین نفر و آخرین نفس برای خدمت به مملکت و ایل قشقائی جانفشانی و جانپازی کنند و الیاس‌خان کشکولی، محمدحسن خان دره‌شوری، حسینخان فارسیمدان، حسینخان شش بلوکی، ابراهیم‌خان شهری را تعیین کردند برای شور و تصمیم در هر کاری. بعد آقای سرهنگ هیئت نامه‌ها و تلگرافاتی را داد که ذیلاً نوشته می‌شود. گویا در طهران دیروز اعتصاب شده و عده



زیادی از دانشجویان را توقیف کرده‌اند.

تلگراف سرلشکر زاهدی:

جناب آقای هیئت؛ البته از آقای ناصرخان همین انتظار را داشتم و امیدوارم مورد تفقد و توجه اعلیحضرت شاهنشاهی قرار گیرند و امور بر وفق مراد و مصالح کشور پیش رود. آقای ناصرخان و خانواده‌شان باید کمال اطمینان را داشته باشند، و پس از آنکه رئیس مجلس سنا دعوت کردند به طهران بیایند. از قول من به ایشان سلام برسانید. اگر منزل ایشان در تهران آماده نیست، ممکن است منزل این جانب وارد شوند. مراتب به شرف عرض خاکپای همایونی خواهد رسید و به جنابعالی نیز تلگراف خواهد شد. سپهبد زاهدی.

تلگراف رئیس مجلس سنا: توسط جناب آقای هیئت استانداری محترم فارس. جناب آقای محمد ناصر صولت قشقائی سناتور محترم؛ در این موقع که سنا افتتاح شده خواهشمند است برای شرکت در مجلس هر چه زودتر به مرکز حرکت فرمایند. سید حسن تقی زاده. جوابی داده نشده است.

جمعه هفدهم مهرماه: در همین نقطه توقف کرده آقایان ملک منصورخان و محمد حسین خان که به (سیاح) رفته بودند آمدند. ناهار اینجا بودند و چهار بعدازظهر به اتفاق خسروخان برگشتند به (سیاح) که فردا را بیایند به (قره‌باغ) پهلوی (پیرین آب) به هم ملحق شویم. خبر مهمی نیست.

شب گذشته رادیو پاکستان و دهلی اطلاع دادند که عده زیادی از دانشجویان اعتصاب کرده و بازارها هم تماماً بستند و تقاضای آزادی دکتر مصدق را نمودند و یکصد نفر از این اشخاص از طرف حکومت نظامی بازداشت و حبس شدند. رادیو طهران اظهار کرد: عده‌ای که مخّل نظم و آرامش بودند توقیف و به نقاط بد آب و هوا تبعید شدند. از تمام نقطه مملکت هم اشخاص نزد من می‌آیند که هر چه زودتر دست به عملیات جنگی بزنم و همه حاضرند برای همکاری و هم صدا بودن. تلگرافی هم تمام دره‌شوریا به مضمون زیر به مقام نخست‌وزیری [مخبره] نمودند: (زکی خان و جعفرقلی خان [که] برای طهران آمده‌اند اگر حرفی بزنند خود سرانه است و از طرف ما نیست).

شنبه هجدهم مهر: آمدیم به (پیرئین آب)، آقایان اخوان هم از (سیاح) آمدند. در (کوه فیله) هم متجاوز از یکصد عدد شکار زده شد. سه بعدازظهر (مستر برینت) رئیس اصل چهار شیراز با (مستر اندرسن) آمدند. مستر برینت BRIENT به عنوان اینکه چون معاون کل اصل چهار شده است و می خواهد برود طهران برای خداحافظی، و (مستر اندرسن) به جای برینت رئیس اصل چهار شیراز شده است. بعدازظهر داشت حالا که من می خواهم بروم طهران اگر کاری از دستم بیاید بفرمائید تا حتی القوه انجام دهم. ما هم جواب دادیم: شما اگر خارجی هستید مداخله نکنید و اگر هم مداخله می نمایند رسماً وارد مذاکره شوید. خواسته های ما که اولی آزادی مصدق است انجام دهید بعد هم حکومت نظامی به ایل ما نیاید. ما هم مثل سایر جاهای ایران باشیم و انتخابات آزاد باشد، همه نوع حاضریم (ولی موضوع مهم این است که حزب توده ایران نگران است که مصدق آزاد شود) چون اگر آزاد باشد ما می رویم اطراف این دولت و نقشه آنها از بین می رود. خلاصه اظهار کرد: من هر چه از دستم آید اقدام می نمایم. آنها رفتند الیاس خان کشکولی از شیراز آمد که استاندار و فرمانده لشکر نگران هستند که شما پانزده هزار نفر آمده اید و ما می ترسیم، ناچاریم عده ای بفرستیم برای حفظ شهر. ما الیاس خان را فرستادیم و اطمینان دادیم که فعلاً خیال حمله نداریم. الیاس خان رفت و برگشت و اظهار داشت که آقایان راحت شدند.

یکشنبه نوزدهم مهر ماه: در (پیرئین آب) توقف [کرده ایم]. هیچ خبر تازه ای نیست. عده ای از شهر آمدند، عقاید مردم مختلف است. عده ای تشویق برای زدن و عده ای برای اصلاح می آیند.

دوشنبه بیستم مهر ماه: سه بعدازظهر رضازاده (حبیب الله خان) از طهران با هواپیما آمد، اول مقداری از وضع آشفستگی طهران و بسته شدن بازار که روز پنجشنبه و جمعه مردم بازار را بستند و اعتصابات و میتینگ های عده ای که یک مرتبه جمع می شوند و فریاد می دارند: «مصدق پیروز است» بعد فوراً متفرق می شوند. بعد از آن زاهدی در هیئت دولت اظهار داشته است که من مایلیم با قشقاتی ها سازش کنم. هیئت دولت تصویب کرده است. بعد به شاه گفته اند، او هم جواب داده همین آرزوی من است. بعد از آن، سه نفر از شیراز آمدند ۱۰۹ که نشناختم، ولی چیزی که مُسَلِّم شد از حزب توده

هستند و افسر ارتش می باشند، اظهار داشتند: اگر شما بخواهید حمله نمائید، ما دو تانک داریم که در اختیارمان می باشد، حاضریم هر وقت حمله نمائید با دو تانک، چند تانک که در گاراژ هست خراب کنیم و راننده های آنها را از پا در بیاوریم و شما هم حمله به شهر و باغ تخت و فرودگاه کنید. مدتی در این خصوص مذاکره شد، بعد از آن شورائی تشکیل داده شد که عبارت بود از آقایان: زیادخان و جهانگیرخان دره شوری، احمدخان و الیاس خان کشکولی، حسینخان فارسیمدان، امیر تیمورخان شش بلوکی، ملک منصورخان، محمدحسین خان، خسروخان و خودم. بعد از آن هم حبیب رضازاده و الیاس گرگین پور آمدند و مشورت و صحبت زیاد شد که آیا چه کار کنیم؟ تصمیم با اکثریت آراء بر این شد که صلح کنیم. بعد صحبت روی این اصل شد که حمله کنیم یا بدون حمله جنگ منفی سرد کنیم؟ اکثریت به جنگ با حمله نظر نداشتند و مایل به جنگ منفی بودند و بالاخره تصمیم قطعی نشد، ماند به اینکه آقایان صبح با هم صحبت کنند و نظرشان را بدهند. جنگ منفی را بدین شکل تشریح می کردند: هر کس برود به محل خودش و هر مأموری از طرف دولت آمد جواب ندهند بگویند به ما مربوط نیست و اگر عتبه ای نظامی هم آمد زد و خورد کنند.

سه شنبه بیست و یکم مهرماه: تمام افراد اردو از اینکه حمله نشده متأثر و عصبانی بودند، با آنکه همه آنها را خواستم پس از تشکر حالی کردم که رفقای ما در طهران که هواخواهان مصدق هستند و ادامه [دهنده] نهضت ملی می باشند، وسیله رضازاده پیغام داده اند [که] ما هنوز حاضر نیستیم و شما از جنگ و حمله به شیراز خودداری کنید، ما هم ناچاریم به حرف رفقایمان گوش دهیم، تا اندازه ای قانع شدند، ولی همه فکر می کنند که زیادخان و الیاس خان به واسطه داشتن ثروت و حب جاه مانع از این عمل شده و باعث هم محمد بهمن بیگی را می دانند، چون او در اصل چهار ترومن کار می کند برای خدمت به آمریکائی ها، زیادخان و الیاس خان را ترسانیده<sup>۱۱</sup> و آنها حاضر برای حمله [به] شیراز نشدند. روز به این ترتیب گذشت و قرار شد فردا استاندار و فرمانده لشکر بیایند.

چهارشنبه بیست و دوم مهرماه: از صبح همین صحبتها بود و تأسف نشد حمله سه بعد از ظهر آقای هیئت استاندار و سرتیپ میرجهانگیری فرمانده لشکر آمدند، صریح به



آنها گفته شد که: اول؛ از طهران گفته بودند حمله نشود. دوم؛ به ملاحظه اینکه پیش آمدی برای شیراز و شیرازی می شود. سوم؛ به ملاحظه دوستی شما ما کاری نکردیم. حالا هم اگر حاکم نظامی و غیره آمد هر پیش آمدی شد ما مسئول نیستیم و با این دولت نمی توانیم همکاری<sup>۱۱۱</sup> کنیم، چون این دولت را قانونی نمی دانیم و فردا هم برای فیروزآباد حرکت می نمایم.

پنجشنبه بیست و سوم مهر: حرکت کرده آمدیم به (ظفرآباد) از طرف آقای کربلانی محمدخان ده بزرگی منتهای وسایل آسایش اردو فراهم شد و این شخص یکی از اشخاص با حقیقت و صمیمی است که در این دوره کمتر پیدا می شود.

جمعه بیست و چهارم مهر: آمدیم به بلوک (کواد) بالای قلعه فرنگی منزل کردیم. در راه سوارها تقریباً شصت شکار زده بودند. تمام اهالی بلوک هم آمدند، اول از منظم عبور کردن ایل اظهار امتنان نمودند بعد هم صمیمیت دوستان را نسبت به ملتون.

شنبه بیست و پنجم: آمدیم به (شاه بهرامی) در راه هم سی تا شکار سوارها زدند. یکشنبه بیست و ششم: صبح زود با ماشین آدم در اسماعیل آباد منزل آقای سهراب خان، ناهار آنجا بودیم، شب را آمدیم فیروزآباد. فعلاً که خبر مهمتی نیست.

دوشنبه بیست و هفتم: در فیروزآباد مشغول ترتیب کارها بودم، به واسطه کسالت والده و خسرو دو مرتبه رفتم برای احوالپرسی، شب یک نفر از طهران آمد اظهار داشت مرا فرستاده اند اطلاع دهم که رضازاده و حمزه پور تحت تعقیب حکومت نظامی<sup>۱۱۲</sup> هستند که می خواهد آنها را دستگیر کند، تاکنون آزاد هستند و مردم طهران جداً حاضرند، بین شاه و زاهدی هم دلتنگی پیش آمده است.

سه شنبه بیست و هشتم: در فیروزآباد مشغول ترتیب کارهای شخصی می بودم ولی ناخوشی (آنفلوآنزا<sup>۱۱۳</sup>) زیاد اذیت می نماید. والده و خسروخان و تقریباً سمت از اهالی مبتلا شده اند. رادیوپاکستان هم اظهار داشت: ده هزار سوار قشقائی از شیراز را تهدید می نمود [ند] فعلاً اقدامی نکردند و شیراز از خطر در رفت و سه نفری که کشتی بی را آتش زدند محکوم به اعدام و تیرباران شدند.

چهارشنبه بیست و نهم: قرار داد ذیل در تاریخ بیست و یکم مهرماه در (پیرسُن آب) بین سران قشقائی با قید وجدان و ناموس منعقد گردید.

۱۱۱. اصل - کاری.

۱۱۳. اصل - آنفلوآنزا.

۱۱۲. اصل - است.

(قرارداد منعقد)

به منظور تشدید و تحکیم اتحاد کلیه افراد و آحاد و کدخدایان و خوانین قشقائی و نگهداری این اتحاد و تعیین روش صحیح و آبرومند در قبال هر نوع حادثه سیاسی؛ قرارداد زیر بین امضاء کنندگان منعقد می گردد. و کسانی که این ورقه را امضاء می کنند وجداناً و اخلاقاً متعهد می گردند که نکات متن آن را پیوسته نصب العین خود قرار داده و تحت هیچ عنوان و بهانه کوچکترین فعالیت خلاف آن را ننمایند و بدانند که هر گونه عدم رعایت نسبت به متن قرار داد، به منزله چشم پوشی از وجدان و ناموس می باشد:

۱ - طرفداری از ادامه نهضت ملی

۲ - عدم تماس با افراد دولت و ارتش.

۳ - اعمال مجازات ممکنه نسبت به کسانی که باصول این اتحاد احترام نمی گذارند.

۴ - ادامه همکاری و مراقبت از اوضاع عمومی کشور و اطاعت از تدابیری که به وسیله اکثریت اتخاذ می شود.

۵ - اگر تعرضی از طرف مأمورین دولت و ارتش بشود، همگی متفقاً اقدام و جلوگیری بنمائیم. زیاد ترک دره شوری، الیاس کشکولی، احمد کشکولی، مظفر کشکولی، زریب فارسیمدان، حسین زکی پور فارسیمدان، امیر تیمور شش بلوکی، حسین شش بلوکی، جهانگیر دره شوری، ابراهیم نمندی، عبدالله کشکولی، ابراهیم دره شوری، محمد علی کاظمی دره شوری، حبیب الله قراچه، کاکا جان چگینی، سردار جهانگیری، حیدر کشکولی، الیاس گرگین پور، محمد ناصر قشقائی، ملک منصور قشقائی، محمد حسین قشقائی، خسرو قشقائی.

چهارشنبه بیست ونهم: با تب و لرز شدید گذراندم، و خیری هم از جانی نیست. پنجشنبه سی ام: کسالت همچنان ادامه دارد. سرگرد محمد کاظمی از شیراز آمده از طرف فرمانده لشکر اظهار می دارد اکنون موقعیت برای شما بسیار خوب می باشد، کارها و وضعیت بطور دلخواه است. دولت هر چه را شما بگوئید انجام می دهد. و به هر کاری مایل باشید دولت حاضر است برگزار کند. خوب است از این موقعیت استفاده کرده بیاید شیراز و برای تهران حرکت کنید مخصوصاً نخست وزیر (سپهبد زاهدی) بسیار اظهار مهر و علاقه کرده و وعده وعیدهای فراوان داده است.

جمعه اول آبان سی و دو: با کسالت شدید به سر بردم و خبر تازه ای نیست، جز

اینکه اطلاع رسید آقایان رضازاده و حمزه پور (نمایندگان در طهران) را خواسته اند حبس کنند پنهان شده اند.

شنبه دوم آبان: مبتلا به رماتیسم شدید شده ام که امکان حرکت ندارم. خیر دادند سرلشکر گرزن رئیس ناحیه جنوب وارد شیراز شد. دولت در نظر دارد شش سپاه در ایران درست کند. برای موقع جنگ بین المللی با ترکها متحد شده، سپاهیان<sup>۱۱۴</sup> ایران تحت فرماندهی یک ژنرال ترکی با روسی<sup>۱۱۵</sup> جنگ کنند.

یکشنبه سوم: با کسالت به سر بردم، رادیو پاکستان گفت: روز گذشته بین آیت الله کاشانی و (زاهدی نخست وزیر) ملاقاتی شده و آیت الله کاشانی صریح اعلام کرده است که اگر شما بخواهید تجدید روابط با انگلیسیها بنمائید ما صریحاً مخالفت خواهیم کرد.

دوشنبه چهارم آبان: دکتر فرمان و غلامرضاخان ایلخان آمدند، مقداری دارو<sup>۱۱۶</sup> و دستور دکتر داد. پادردم نسبتاً بهتر شد. صبح هم محمد حسینخان و خسروخان و کامبیز برای (کارزین) رفتند. رادیو پاکستان اظهار داشت: (حسین مکی) گفته است که دولت می خواهد بر علیه خواسته ملت با انگلیسیها سازش نماید، ولی این عمل دولت توأم با مخالفت مردم مواجه خواهد شد. من هم اعلامیه ای نوشته فرستادم [که] به هر شکلی است در طهران و سایر نقاط پخش شود. اعلامیه در صفحه بعدی خواهد بود.

سه شنبه پنجم آبان: صبح آمدم منزل خسروخان، به اتفاق والده و ملک منصورخان آمدم به (بایگان) و اینجا را منزل گاه قرار دادیم. امیر تیمورخان کلانترشش بلوکی و عده زیادی از اهالی اطراف آمدند.

چهارشنبه ششم: در (بایگان) مشغول ترتیب کار باغ بودم. منزل ملک منصورخان هم آمد اینجا. خیر مهمتی نیست، رادیو اظهار داشت که نطق (ایدن) را امروز به نخست وزیر ایران گزارش دادند.

اعلامیه: خبردار!! چهارم آبانماه ۱۳۳۲.

ملت شرافتمند ایران؛ هنوز دو ماه و چند روزی پیش نیست که از حکومت تیمسار سپهد زاهدی می گذرد که اخبار شوم و وحشتناکی از خبرگزاریهای خارجی در باره تجدید روابط ایران و انگلیس و موضوع حل مسئله نفت شنیده می شود. تا آنجا که رادیو

۱۱۴. اصل - سپاه های.

۱۱۶. اصل - دوا.

۱۱۵. اصل - روسیه.



لندن در اواخر هفته گذشته ضمن پخش اخبار خارجی خود اظهار داشت که: مستر ایدن وزیر امور خارجه انگلستان گفته است که «دولت انگلستان همیشه خواهان روابط دوستانه با دولت ایران بوده و نیز گفته است که بهتر است قبل از بحث در اطراف قضیه نفت دولت ایران روابط سیاسی و دیپلماسی خود را با دولت انگلستان برقرار نماید تا در محیط دوستانه و صمیمانه‌ای مسئله بفرنج نفت را حل نمود!». انتشار این خبر مردم را در سکوت و بهت عجیبی فرو برد، بطوریکه این حالت سکوت و ابهام مورد توجه محافل داخلی و خارجی قرار گرفته است. شاید بعضی‌ها تصور کنند که این سکوت ناشی از ترس و وحشت مردم از فشار و رفتار گذشته و حال دولت می‌باشد، لکن باید گفت آنها سخت در اشتباه هستند، ملت ایران منتظر است ببیند نیمسار سپهد زاهدی که خود روزی در کابینه دکتر مصدق شاغل حساسترین پست بوده و حتی در خلع‌ید از شرکت غاصب نفت سهمی به سزا داشته است، چه رویه‌ای در برابر اظهارات و نیتات شوم دولت انگلیس اتخاذ خواهد کرد؟ آیا سپهد زاهدی در حل مسئله نفت قانون نه ماده‌ای را محترم خواهد داشت یا از آن به نفع سیاست استعماری انگلیس عدول خواهد کرد؟ تردیدی نیست که اگر دولت زاهدی بخواهد بر خلاف خواست و اراده ملت ایران راه ملی ایران زمینه تسلط مجدد دولت انگلیس را فراهم سازد با مقاومت چندین میلیون ملت ایران از لشکری و کشوری و کارگری و زارع و ایلی روبرو خواهد شد. اکنون بار دیگر به دنیا اعلام می‌کنیم که در حل مسئله نفت هر گونه قراردادی که از قانون ملی شدن صنعت نفت عدول نماید مورد قبول ملت ایران نخواهد بود و سرانجام مانند قرارداد ۱۹۳۳ کوچکترین ارزشی از نظر ملت ایران نخواهد داشت.

پنجشنبه هفتم آبان: در باغ (بایگان) [هشتم]. از هیچ جا خبری نیست، از طهران هم خبر نیامده است. با حال کسالت مشغول ترتیب باغ هشتم.

جمعه هشتم آبان: سرهنگ کوثر آمد، تا عصر هم با هم بودیم. به سرلشکر گرزن پیغام دادم که ما منظوری نداریم، ما جمعی بوده‌ایم و برای کارنفت سنگ به سینه زده و اقداماتی کرده‌ایم، حالا هم حاضریم با دولت همکاری کنیم به شرطی که نه ماده را تصویب نماید و عدول نکند.

شنبه نهم: در بایگان از همه جا بی‌خبر، فقط از شیراز پیغام داده‌اند که می‌خواهند یک عده نظامی بفرستند به فیروزآباد. از طهران و سایر جاها هم دو سه هزار نفری

آورده‌اند.

یکشنبه دهم: شب گذشته رادیو اطلاع داد که مجلس سنا قرعه کشی کرد، اشخاص زیر باقرعه خارج شدند، [سناتورهای] انتخابی؛ مویده ثابتی، عباس مسعودی، ملک زاده، حکیم الملک، زاد، دادگر، قوام شیرازی، نمازی، خواجه نوری. از سناتورهای انتصابی؛ ظهیرالاسلام، دکتر سنگ، سپهبدی، دکتر شفق، سرلشکر ضرغامی. روزنامه پست تهران در ستون اخبار خود می‌نویسد: (روز جشن چهارم آبان دو نفر که مورد سوءظن بودند به وسیله مأمورین فرماندار نظامی دستگیر شدند. در مورد بازداشت شدگان مقامات فرماندار نظامی از دادن هر گونه خبری امتناع دارند. ولی به قدر اطلاع، افراد دستگیر شده متناسب بحزب منحلّه توده بوده‌اند. یکی از این دو نفر به نام رضا عشقی از عراق به ایران آمده و با دستیاری رفیق دیگرش حسین ناظری می‌خواسته‌اند مواد منفجره را در موقع مناسب بکار انداخته و در تهران چند نفر از مقامات مؤثر را از بین ببرند، ولی قبل از اقدام دستگیر شدند).

دوشنبه یازدهم و سه‌شنبه دوازدهم: در بایگان هستم. رضازاده از طهران آمد، می‌خواسته‌اند دستگیرش کنند، مدتی پنهان بوده بعد هم فراراً آمده است. اوضاع طهران هنوز بسیار مشتتج است و بازارها و توده‌ای‌ها و سایر احزاب، تصمیم مینگیزی برای هجدهم این برج دارند و می‌خواهند اگر بتوانند کار را قسمی کنند که به زد و خورد بکشد و گویا مقداری از تانک‌ها و نظامی‌ها همراه است تا چه شود.

سه‌شنبه دوازدهم: <sup>۱۱۷</sup> رادیو لندن و پاکستان گفتند <sup>۱۱۸</sup>: امروز ملکه انگلستان در جلسه افتتاحیه مجلس عوام انگلستان در ضمن نطق اش <sup>۱۱۹</sup> اظهار داشت: ما کمال کوشش و اشتیاق را داریم که روابط سیاسی مان با دولت ایران منعقد و کاملاً حسنه باشد. بعد از آن آیت‌الله کاشانی نطقی در رادیو کرد که در حقیقت پیام به ملت ایران بود که: می‌خواهند با دولت استعمارگر انگلستان قرارداد ببندند. من تا آخرین نفس مخالفت خواهم کرد. گرچه عده‌ای روزنامه‌نویس که مزدور خارجی هستند <sup>۱۲۰</sup> به من حمله می‌نمایند و ممکن است همین عمل من باعث حبس و زجر من شود، معهداً من از این مبارزه دست بردار نیستم. جناب سپهبد زاهدی نخست‌وزیر هم که خودش از عاملین

۱۱۷. سه‌شنبه دوازدهم یکبار هم با دوشنبه یازدهم آمده بود.

۱۱۸. اصل — گفت.

۱۲۰. اصل — است.

۱۱۹. اصل — نطق.

خلعید و غیره بوده، بینم حالا چه کار می کند. باید کارنفت مطابق نه ماده عمل شود و غیر آن قانونی نیست. بعد سرهنگ دو کوثر که دوروز قبل خود من فرستادم شیراز و پیغام به سرلشکر گرز ن دادم که ما نمی خواهیم جنگ و برادر کشی شود، ما طالب چیزی جز استقلال مملکت نیستیم و حالا می خواهیم بینیم که دولت چکار می کند، اگر نه ماده را محترم شمرد حرفی نداریم، از شیراز برگشت. اولاً حسن ظن تیمسار گرز ن را بیان کرد که به جدش قسم خورده است همه نوع دوستی کند، خواهش کرده است که یک نفر از خود ما بلکه خود من برویم شیراز مذاکره کنیم. یک نفر هم الیاس خان کشکولی و زیادخان دره شوری فرستاده بودند، همه نوع حاضرند و منتظر رفتن خود من به آن طرفها بوده اند و وضع (ممنی) و (بویراحمد) هم خوب نبوده است.

چهارشنبه سیزدهم آبان: از صبح مشغول مذاکره بودیم چون گزارش هائی که می رسد آقایان نظامی ها در نظر دارند که از سه طریق حمله کنند، یک ستون به فیروزآباد، یک ستون به کارزین، یک ستون به فرشبند بیاورند. ما هم روی اصل اینکه جنگ نشود، برادرکشی نشود و نسبت به اهالی اذیت نشود و املاک مردم رعایای بیچاره غارت نشود از جنگ و زد و خورد خودداری کردیم. حال گویا آقایان نظامی ها به این خیال افتاده اند. از قراریکه می گویند برای جنگ اعلیحضرت زیاد علاقه دارند که حتماً جنگ بشود. از طرف دیگر اطلاع ندارند که نظامی ها در داخله خودشان نفاق شدید است. مخصوصاً در هواپیمائی که صدای نود و هشت مخالف این دولت و بساط هستند، در سایر قسمتها همین قسم که اگر خدای نخواست جنگی بشود خود نظامی ها همدیگر را خواهند زد. بر اثر این افکار تصمیم گرفتم آقای محمد حسینخان قشقائی (برادرم) را بفرستم شیراز با سرلشکر گرز ن فرمانده نیروی جنوب مذاکره کند و صریح اعلام کند که ما جنگ نداریم و اگر حقیقتاً با اصل نه ماده قرارداد نفت موافق<sup>۱۱</sup> باشد و رویه دکتر مصدق را پیش بگیرد، همه نوع حاضریم همکاری کنیم. ولی اگر بخواهند عده ای بفرستید و جنگ راه بیندازید در پیشگاه خدا و خلق مسئول هستید، فردا تمام مملکت یک پارچه آتش می شود و هزاران نفر کشته و بدبخت خواهند شد و مسئول شما هستید و در پیشگاه عدالت الهی مسئول می باشید و چون ما در خانه مان آسوده نشسته و مشغول زراعت می باشیم و ابداً به فکر زد و خورد نیستیم، چون شما حالا مشغولید ما هم



تهیه خواهیم کرد و هر گزارشی هم دادند دروغ است، حقیقت این است که خودمان می‌گوئیم. بر اثر تصمیم تلگرافی به سرلشکر گرزن کردم: چون محمدحسینخان می‌خواهد باتیمسار ملاقات نماید، خواهش می‌کنم برای روز جمعه یا شنبه وقتی را تعیین نمایند تا در منزل ملاقاتتان کند.

پنجشنبه چهاردهم آبان: این تلگراف [که] جواب سرلشکر گرزن [است] آمد، از شیراز شماره قبض ۸۸، تعداد کلمه ۴۷. تاریخ صدور ۱۳/۸، تاریخ وصول روز ۸/۱۴.

جناب آقای محمد ناصر قشقائی؛ تلگراف آن جناب عز وصول بخشید. منزل این جانب متعلق به خود آن جناب و اخوان گرام می‌باشد. روز شنبه شانزدهم [ماه] جاری از ساعت هشت صبح در منزل منتظر ایشان هستم. اگر ساعت دیگری را مایل باشند اعلام فرمائید، سرلشکر گرزن.

جمعه پانزدهم آبان، بیست و هشتم صفر: به مناسبت رحلت حضرت رسول اکرم [ص] تا ظهر در (بایگان) توقف [کرده]، رستم به (جادشت) منزل محمد حسین خان، خبر تازه‌ای نیست. دو و نیم بعد از ظهر از بایگان حرکت کرده آمدیم به روی (آب سرخی) به اتفاق ملک منصورخان و کامبیز، و قرار شد عصری محمدحسینخان برود شیراز که فردا سرلشکر گرزن را ملاقات نماید.

شنبه شانزدهم آبان: از روی (آب سرخی) حرکت کرده آمدیم به (نارک) نزدیک (باچان). دیشب رادیو پاکستان اظهار کرد که چند نفر می‌خواستند شاه ایران را بکشند، دستگیر شدند. امروز هم ظهر رادیو لندن خبر داد که در (بندر تریت) که بین ایتالیا، یوگوسلاوی گفتگومی باشد، زد و خورد شده و عده زیادی کشته شده‌اند. یکشنبه هفدهم آبان: ظهر را در (آب سکو) میهمان سردارخان جهانگیری بودیم. شب آمدیم به (خانی آباد)<sup>۱۲۲</sup>.

### چرا این مطالب را نوشتم؟ (برده اول)

قبل از ظهر شانزدهم آبان آمدیم به (نارک) نزدیک (باچان) از توابع فراشیند. زاهر صرف شد، باد تند و نسبتاً سردی می‌وزد، داخل چادر نشسته‌ام به واسطه دور بودن از راه، احساس آرامش می‌کنم. کم کم به فکر این دو سال اخیر افتادم و مانند سینما از

۱۲۲. در اینجا یک صفحه از اصل دست‌نوشته سفید است و مطلب با برده اول دنباله‌گیری می‌شود.

جلو چشمم می گذرد. هر چه در یادداشتهای روزانه کم و بیش نوشته ام ولی حالا به نظر می آید غالب پیش بینی ها که می کردم و حتی به سیاستمداران روز از قبیل جناب دکتر مصدق، حضرت آیت الله کاشانی، انگلیسیها و آمریکائی ها و حسین مگی و غیره تذاکراتی که می دادم هر کدام به نوبه خود عین آن پیش آمد. خوب نظرم هست قبل از اینکه آقای دکتر مصدق نخست وزیر شود، حسین مگی وکیل بود و آن لایحه و آن نطق را در مجلس می نمود و آنقدر طول داد که دوره مجلس سپری شد و کارنفت همین قسم ماند، تا دوره بعد که خود آقای دکتر مصدق وکیل و بعد نخست وزیر شد. در آن موقع خود من یکی از اشخاصی بودم<sup>۱۲۳</sup> که رُل مهم را بازی می کردم. مثلاً آن روزهای آخر بود که سردار فاخر رئیس مجلس بود و قرار شد که من نگذارم آقای سردار فاخر به مجلس برود و اگر ممکن شود آقای امیرحسینخان ایلخان بختیاری نایب رئیس را هم مانع شوم. صبح اول وقت رفتم به (دزاشوب) منزل آقای سردار فاخر، دیدم حالش مثل اینکه قدری خوب نیست. فوراً شروع کردم از بدی حال آقای سردار فاخر شکایت کردن که وضع حالتان خیلی بد است و چشمها آماس کرده است، خودش هم اظهار خستگی کرد ولی در ضمن فرمودند: باید بروم به مجلس. من با حال عصبانیت که دو جنبه داشت اول جنبه حقیقی که برای دوستی و علاقه به سردار داشتم، دوم هم نگذارم به مجلس بروند، اظهار کردم: این چه اصراری است که شما دارید برای خودکشی، مگر دکتر به شما نگفت که فشارخون دارید و عصبانیت برایتان بد است و از آن طرف شما هر وقت به مجلس می روید هیاهو و سروصدا راه می افتد شما هم عصبانی می شوید، آخر یک دفعه سکنه خواهید کرد، آیا چه نتیجه خواهد داشت؟ در همین موقع اطلاع دادند که آقای دکتر عبده وارد شدند و دنباله صحبت را شنیدند با اشاره به من حالی کرد که کمک است و ایشان دنباله صحبت را در تأیید گفته هایم پیش کشید. بالاخره آقای سردار فرمودند چه کنم؟ هر دو جواب دادیم: استراحت. یک مرتبه پیشخدمت آمد و خبر داد که (آقای شکرانی) رئیس تشریفات سلطنتی تشریف آوردند. من بدون معطلی گفتم تشریف بیاورند، آقای سردار هم تأیید کرد. آقای شکرانی وارد [شده]، پس از تعارفات قسمی قیافه نشان دادند که مایلند با آقای سردار تنها صحبت کنند. آقای دکتر عبده به من نگاه کرد من اشاره کردم که باید نشست و خودم بدون معطلی اظهار کردم: آقای شکرانی حال آقای سردار خوب

نیست، سردار هم با سر تصدیق کرد. آقای شکرانی مثل اینکه حس کرد که ما دو نفر بیرون نمی‌رویم، شروع به صحبت کرد که صحیح است ولی موقع کار و خدمت به مملکت است و حضرت سردار باید امروز را به مجلس تشریف ببرند و به این کار و نطق عمدی آقای مکی خاتمه دهند. آقای سردار اظهار داشتند حالم بسیار بد است و سرم سنگینی می‌نماید، گمان نمی‌کنم بتوانم. در این وقت اطلاع دادند آقای (شاهرخ) رئیس تبلیغات، پسر مرحوم ارباب کیخسرو آمدند، ایشان هم وارد شدند. احساس کردم از ورود ایشان نور امید و مسرتی در سیمای آقای شکرانی پیدا شد مانند کهنه قماربازی که بخواهد با یک توپ حریف را از میدان بیرون کند گفت: مرا مخصوصاً اعلیحضرت همایونی فرستاده و از حضرت سردار خواهش کردند به هر شکلی است تشریف ببرند و مجلس را اداره کنند. طوری با استادی وزبر دستی بیان کرد که من دیدم آقای سردار کاملاً تحت تأثیر واقع شد و می‌خواهد بگوید حاضریم. من دیگر فرصت نداده با کمال تندی گفتم: آقای شکرانی جنابعالی بفرمائید که من مأمورم آقای سردار فاخر را بکشم. باین وضع و این حال و هیجده درجه فشار خون ایشان تشریف ببرند؟ یکی از وکلا خدای نخواستہ جسارتی کند، آقای سردار همانجا سکنه می‌نماید. من تصور می‌نمایم اعلیحضرت هم راضی به مرگ سردار نباشند و اگر حقیقتاً شاه می‌خواهد سردار فاخر را فدای سیاست خودش یا منافع انگلیسها کند ما حاضر نیستیم و نمی‌گذاریم. دکتر عبده بدون معطلی تصدیق و تأیید کرد، ارباب شاهرخ فوراً تصدیق کرد ولی گفت چون وقت می‌گذرد و سردار هم کسالت دارد اطلاع دهید آقای امیرحسینخان بختیاری [که] نایب رئیس هستند مجلس را اداره کنند. آقای شکرانی با لحن مخصوصی اظهار کرد: هر نوع آقای ناصر قشقانی امر کنند و صلاح بدانند. من هم جواب دادم: امر و صلاح من استراحت سردار است. آقای شکرانی بلند شده خداحافظی کرد و فرمود: به عرض می‌رسانم. من هم معطل نشده خداحافظی کرده رفتم منزل امیرحسینخان، پس از تعارفات عرض کردم: آقای امیرحسینخان امروز وقت غیرت است و روز آخر مجلس و سردار هم کسالت دارد، شما هم به مجلس نروید تا این کار فعلاً متوقف شود تا ببینیم بعد چه می‌شود. امیرحسینخان بلند شد با قیافه جدی که کمتر دیده بودم گفت: عزیزم این حرفها برای چه خوب است؟ امروز وقت کار است، می‌روم و مجلس را هم اداره می‌کنم. و راه افتاد. من هم تا دم درب رفته، ایشان رفتند به مجلس ما هم به منزل و بالاخره آقای مکی آنقدر طول داد تا کار تمام شد. این را نگفته نگذارم که مرحوم سپهبد رزم‌آرا در این موقع